



پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، کشور از لوث نظام وابسته به بیگانگان پاک شد و نیروهای انقلابی جایگزین آن‌ها شدند، ولی تفکرات الحادئ کمونیستی، ماتریالیستی و جریان‌های روشن‌فکرانه‌ای که برخی از آن‌ها اساس رژیم دست‌نشانده پهلوی را تشکیل می‌داد، همچنان فعال بودند و زیرپوستی یا آشکارا و پشت تریبون‌های پرآب و رنگ خود، برای ارائه ایدئولوژی استحاله‌کننده نظام فعالیت می‌کردند، به گونه‌ای که عمل‌کرد پیروان این تفکرات، بیش‌تر بین فرهیختگان و دانشجویان دانشگاه‌ها جولان می‌داد و با خواسته عموم مردم در تعارض و تباعد بود. از آن‌جا که این پایگاه استراتژیک از ابتدا و توسط استعمار به لحاظ محتوایی خالی شده بود و چیزی از خود برای عرضه نداشت، هر بار به پهنانه‌های مختلف شاهد دسیسه‌ها و تحریکات آن‌ها بودیم، که به لطایف‌الخیلی دانشگاه یعنی ضریبان سنخ حیات ملی جامعه را دچار تنازعات سیاسی می‌کردند؛ لذا مراکز فرهنگی و علمی که بار اندیشه و تحرک جامعه را می‌بایست به دوش می‌کشیدند، هماهنگ با نظام پیش نمی‌رفتند؛ در نتیجه امام خمینی (ره) با نوعی استراتژی فرهنگی، فرمان تاریخی خود مبنی بر انقلاب فرهنگی را در سال ۱۳۵۸ صادر کردند. اقدامی دوراندیشانه و مدبرانه که در کنار پارادایم انقلاب اسلامی، ضروری به نظر می‌رسید؛ زیرا می‌بایست محتوای کتاب‌های درسی و آموزشی نیز در مسیر اهداف و ایدئولوژی انقلاب تدوین و انتشار می‌یافت. این روی‌کردی بود که هیچ‌کدام از متفکران و ایدئولوگ‌های مطرح غربی، تصورش را نمی‌کردند، زیرا همان گونه که درباره انقلاب نیز اعتراف کردند، در این باره هم شناخت صحیحی از جامعه غنی اسلامی و توانایی‌های علمی‌اش نداشتند. استحاله نظام بر اساس زیرساخت‌های فرهنگی غربی، از برنامه‌هایی بود که تحقق آن از نظر دشمنان انقلاب، حتمی تلقی می‌شد. در این مقاله روند انقلاب فرهنگی و ضرورت تحول علوم انسانی در دانشگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

با نظر به ضرورت تحول علوم انسانی در دانشگاه‌ها

زمانی برای بیداری

سعید ناظمی

انقلاب فرهنگی، اگر کامل و همه‌جانبه به اجرا درمی‌آمد، متضمن بقای علمی و ریشه‌ای انقلاب ایران بود تا نظامی که نویسندگانش مفتون فرهنگ غربی و شرقی بودند، از نو بازسازی شود و امام خمینی «که به جرات می‌توان او را بزرگ‌ترین روشن‌فکر دینی معاصر دانست، با اعلام انقلاب فرهنگی، به پی‌ریزی مسأله مهمی پرداخت که امروز مقام معظم رهبری تحت عنوان «مهندسی فرهنگی»، بدان تأکید زیادی دارند. امام خمینی «در مورد لزوم توجه به مراکز فرهنگی فرموده‌اند: «همه می‌دانیم که سرنوشت یک کشور و یک ملت و یک نظام، بعد از توده‌های مردم، در دست طبقه تحصیل‌کرده است و هدف بزرگ استعمار نو به دست گرفتن مراکز این قشر است. کشور ما در دهه‌های اخیر هر چه صدمه دیده و رنج کشیده است، از دست خائنین این قشر بوده است. وابستگی به شرق و غرب توسط غرب‌زدگان و شرق‌زدگان

و به اصطلاح روشن‌فکران که از دانشگاه‌ها برخاسته‌اند، ولی چهارچوب فکری‌شان در مدارس ابتدائی و متوسطه درست شده است، به فرهنگ، دین و کشورمان صدمه‌های بی‌شمار زده‌اند؛ چرا که این افراد برای تکمیل وابستگی به شرق و غرب و اخیراً آمریکا، هرکاری که توانسته‌اند به نفع آنان انجام دهند، دادند. چون درس خوانده بودند با کوله‌بار غرب‌زدگی و شرق‌زدگی چون دزدانی که با چراغ آیند، برای اربابان و کعبه‌های آمال‌شان گزیده‌تر کالاهای انتخاب کردند. گر چه ما مسؤول آن‌چه در آن روزگاران بر ملت‌مان رفته است نیستیم، لکن امروز رئیس‌جمهور و دولت و مجلس شورای اسلامی و تمامی متصدیان امور تربیتی در مقابل خداوند قادر و توده‌های ملت مستضعف، مسؤول هستیم. (کلکم راع و کلکم مسؤول) و باید بدانید که از مسؤولیت‌های بسیار بزرگ، مسؤولیت دینی و ملی است، مسؤولیت در مقابل مستضعفان و مظلومان است و بالاخره مسؤولیت در پیش‌گاه خالق و خلق، آن هم در طول تاریخ آینده. مسامحه و سهل‌انگاری در تعلیم و تربیت، خیانت به اسلام و جمهوری اسلامی و استقلال فرهنگی یک ملت و کشور می‌باشد و باید از آن احتراز کرد. امروز دانش‌آموزان باید سعی کنند تاریخ انقلاب اسلامی‌مان را و نقش وحدت بین خودشان و دانشگاهیان را با روحانیون بیاموزند، زیرا اگر روحانیون، شما را و شما، روحانیون را بشناسید و با هم تفاهم کنید، مطمئن باشید که جناح‌های غرب‌زده و شرق‌زده از منافق و چپ‌گرایان و دیگر خراب‌کاران و منحرفان بر شما و کشور اسلامی‌تان طمع نخواهند کرد و اگر هم طمع کنند، با شکست قطعی مواجه خواهند شد.»

(صحیفه نور، ج ۱۷، صفحه ۳۶، به تاریخ: ۶۱/۷/۱)

چرا انقلاب فرهنگی در میانه راه ابرتر ماند

دانشگاه، نقطه‌ی نقل هر کشوری است؛ چنان‌چه امام راحل (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله تعالی) نیز مبدا همه‌ی تحولات جامعه اسلامی را دانشگاه می‌دانند. لذا توجه به پویایی، مدیریت علمی و فرهنگی دانشگاه‌ها می‌تواند بستری مساعد برای رشد و باروری توانایی‌های بومی این مراکز شریانی کشور ایجاد کند. اما با وجود این که ما دارای پشتوانه فرهنگی ملی-دینی قوی هستیم، فرهنگ غرب از کانال دانشگاه وارد کشورمان شد. در حقیقت، ریشه این جنبه علوم انسانی-اجتماعی غرب به حکومت‌های قبل از انقلاب برمی‌گردد؛ زیرا حاکمیت‌های قبلی، ریشه در استبداد و بیگانه‌پرستی داشتند و نمی‌توانستند به فرهنگ تاریخی-ملی خودشان تکیه کنند، به‌ناچار دانشگاه‌های ما را وابسته به علوم غربی کردند، به گونه‌ای که همه علوم عیناً و کاملاً ترجمه‌ای و وارداتی (به غلط یا درست) وارد فرهنگ ما شد و در سطوح گوناگون علوم انسانی رسوخ پیدا کرد.

دانشگاه در ایران، نهالی وارداتی و مصنوعی شده بود، زیرا نهاد علمی هر تمدنی برای این که زایش و رویش داشته باشد باید در راستای

همان تمدن شکل بگیرد؛ درحالی که عناوین درسی، سرفصل‌ها و شیوه‌های آموزشی در فضای دانشگاهی ماهمه رونوشت و گرت‌برداری صرف از دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی بود، به تبع مسیری که در طی ۱۳۱۳ تا ۱۳۵۷ حرکتی شتابنده به سمت تعمیق هر چه بیش‌تر آموزه‌های مختلف نظام آموزش، اخلاق، اقتصاد و سیاست غرب از مسیر دانشگاه‌های کشور بود. انقلاب اسلامی به رهبری منادی رهایی‌بخش بشریت، احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) با خلوص، صفا و پاکی رهبران و انقلابیون نسبت به روندی که دانشگاه‌ها در غربی‌سازی و شرقی‌سازی کشور داشت، تشکیک کردند. اما حاکمیت گفتمان مارکسیستی و لیبرالیستی در دانشگاه‌ها، گفتمانی مغایر با نظام در ابعاد سیاسی و اقتصادی برای دانشجویان ایجاد کرده بود، به همین خاطر، طی یک حرکت عمومی با حضور مردم، ابتدا صحنه سیاسی دانشگاه‌ها را از عناصر و عوامل مخل حرکت علمی یعنی گروه‌های چپ و لیبرال پاک کردند؛ سپس با اخراج برخی از اساتید و تغییر سرفصل‌های درسی؛ انقلابی مهم در راستای انقلاب ۱۳۵۷ در دانشگاه‌ها موسوم به انقلاب فرهنگی برپا شد.

با این حال، انقلاب فرهنگی با امتیازات فراوانی که در پیشبرد اهداف نظام جمهوری اسلامی داشت، در میانه راه رها شد و به گونه‌ای کج‌دار و مریز ادامه یافت. امام خمینی (ره) در این باره فرموده‌اند: «از آن روز اولی که صحبت انقلاب دانشگاه پیش آمد، مخالفت‌ها شروع شد. اگر شما گروه‌هایی که مخالفت کردند با این مسائل و اشخاصی که سینه زدن برای بازشدن دانشگاه قبل از اصلاح، مشاهده کنید، می‌بینید که این‌ها همه پای بیرق غرب و شرق سینه می‌زنند.» (صحیفه نور، ج ۸، ص ۴۶۶)

به‌طور کلی عواملی که در این ناکارایی موثر بوده‌اند شامل موارد ذیل هستند:

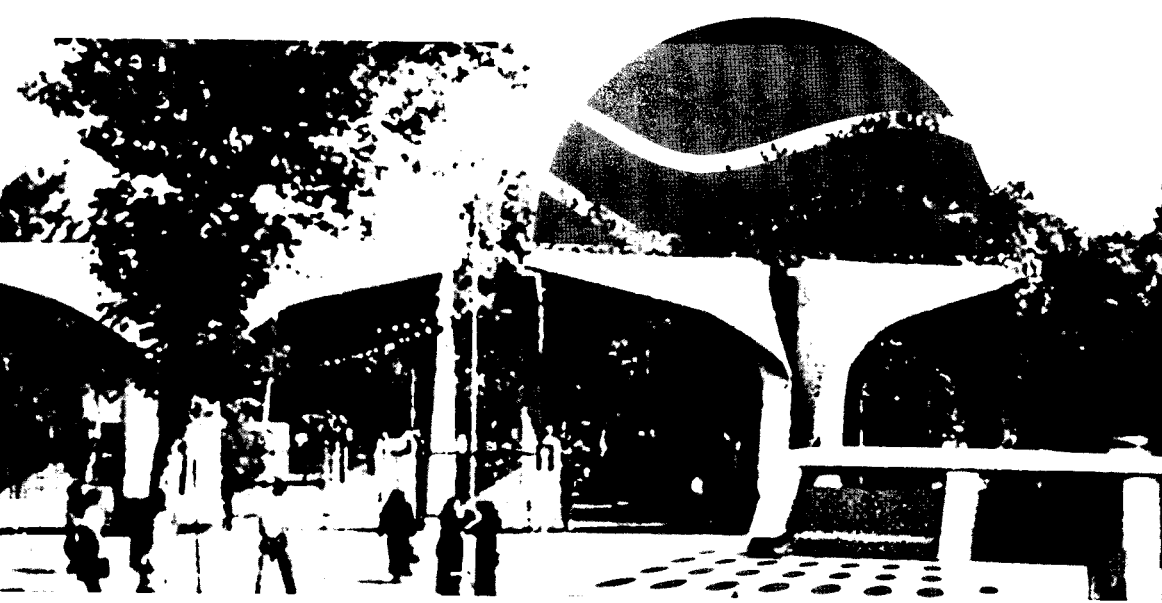
الف) دوران جنگ :

با شروع جنگ تحمیلی که هشت سال به طول انجامید، بیش‌تر توجه مادی و معنوی، مصروف رفع این بحران عمومی شد. در این دوران، نیروهای مذهبی و متعهد عمدتاً راهی جبهه‌ها شدند و برآیند حرکت دانشگاه را در مسیر خدمت به اهداف انقلاب و اسلام ناتمام گذاشتند، در حالی که انحرافات فرهنگی و آموزشی در سرفصل‌های درسی و نظری دانشگاه هم چنان ادامه داشتند.

ب) دوران سازندگی:

با اتمام جنگ، کشور در تکاپوی بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ و حرکت به سمت اسلامی دموکراتیزه بود. میل اشرافی‌گری و رفاه‌طلبی که منافات زیادی با آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی داشت، در جامعه به اندازه‌ای فرصت ظهور و بروز پیدا کرد که امور فرهنگی، به خصوص دنبال کردن اهداف انقلاب فرهنگی، در درجه سوم و چهارم اولویت‌ها قرار گرفت و همین امر زمینه بازسازی و ترمیم تفکرات چپ و لیبرالی در فضای دانشگاه‌ها را فراهم کرد. در حقیقت، به نام سازندگی و آبادانی کشور و توجیه نمونه عالی

تمدن اومانیستی غرب در طی سده‌های اخیر با کنار گذاشتن دین از صحنه اجتماعی و تکیه بر خرد جمعی، به تغییر و تصرف در طبیعت و انسان پرداخته و تولید علم و تکنولوژی را هم بر همین اصل بنا نهاده است



ترسیم نقشه جامع علمی کشور

ترسیم نقشه جامع علمی کشور برای رسیدن به اهداف چشم‌انداز، تولید علم، خروج از مصرف‌کنندگی در علم، برنامه‌ریزی برای جذب و ورود دانشجویان تحصیلات تکمیلی به دانشگاه‌ها و از همه مهم‌تر، توازن نگاه به رشته‌های علوم انسانی، از جمله مطالعات مقام معظم رهبری از آموزش عالی است. در واقع، از بدو ورود علوم جدید بر اساس روش‌های پژوهشی پوزیتیویستی، دانشگاه‌های کشور به جای تلاش جهت تولید دانش بومی و طراحی روش تحقیق متناسب با آن و نیازهای جامعه، به سمت ترجمه‌گرایی حرکت کردند. از این‌رو زمانی که مجموعه راه‌بردها و توصیه‌های مقام معظم رهبری درباره مساله تحقیق و پژوهش را از نظر می‌گذاریم، درمی‌یابیم که معظم‌له به چند محور توجه ویژه دارند. از جمله تلاش اساتید و دانشجویان برای تولید دانش بومی و تبادل علمی با سایر دانشمندان و دانشگاه‌های کشور است که ارتقای شخصیت علمی آنان را سبب خواهد شد. بومی‌سازی دانش‌ها و نظریه‌پردازی بر اساس اصول و چارچوب‌های فکری و اعتقادی خویش، افق روشن فردای جامعه اسلامی در برآوردن نیازهای مختلف اجتماع است و این مهم باید در عرصه‌های مدیریتی، اجرایی، آموزشی و فکری جریان داشته باشد. از آن‌جا که مادی‌گرایی، مبنای اصلی نگرش غربی را تشکیل می‌داد، طبیعی بود که اخلاق و معنویت را به‌عنوان ابزار، در اختیار قرار دهد؛ لذا به‌دنبال آن، مکاتب اخلاقی جدیدی شکل گرفت که توجه‌گر زندگی فن‌سالارانه و لذت‌جویی حداکثری شد. به‌موازات این افزایش قدرت صوری بشر در تصرف طبیعت و ایجاد یک تمدن نوین، به‌مرور عدم تناسب دستاوردهای این تمدن با نیازهای فطری و حقیقی انسان، عوارض و تناقضات درونی آن را آشکار ساخت. در چنین شرایطی بود که پیروزی انقلاب ایران در بهمن ۱۳۵۷، فصل تازه‌ای را در تقابل تاریخی حق و باطل رقم زد. انقلاب اسلامی و رویش جمهوری اسلامی، خیزشی معنوی در مقیاس جهانی بود و امید به برپایی تمدنی نوین بر پایه عدالت و معنویت را در قلوب مستضعفان عالم زنده کرد.

ضرورت توجه به این موضوع در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب نیز توسط بنیان‌گذار انقلاب اسلامی در بیانات متعدد و با عنوان «انقلاب فرهنگی» چنین مورد تأیید و تأکید قرار گرفت: «خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی - ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور، آن چنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن، سالیان دراز باید زحمت کشید و با نفوذ عمیق و ریشه‌دار غرب مبارزه کرد.» (صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۳۲۲، به تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۲۲)

پس از حضرت امام خمینی^(ع)، رهبر فرزانه انقلاب نیز در موارد متعدد با طرح موضوعاتی چون تهاجم فرهنگی، تولید فکر، آزاداندیشی و نظریه‌پردازی، اسلامی‌شدن دانشگاه‌ها، ناتوی

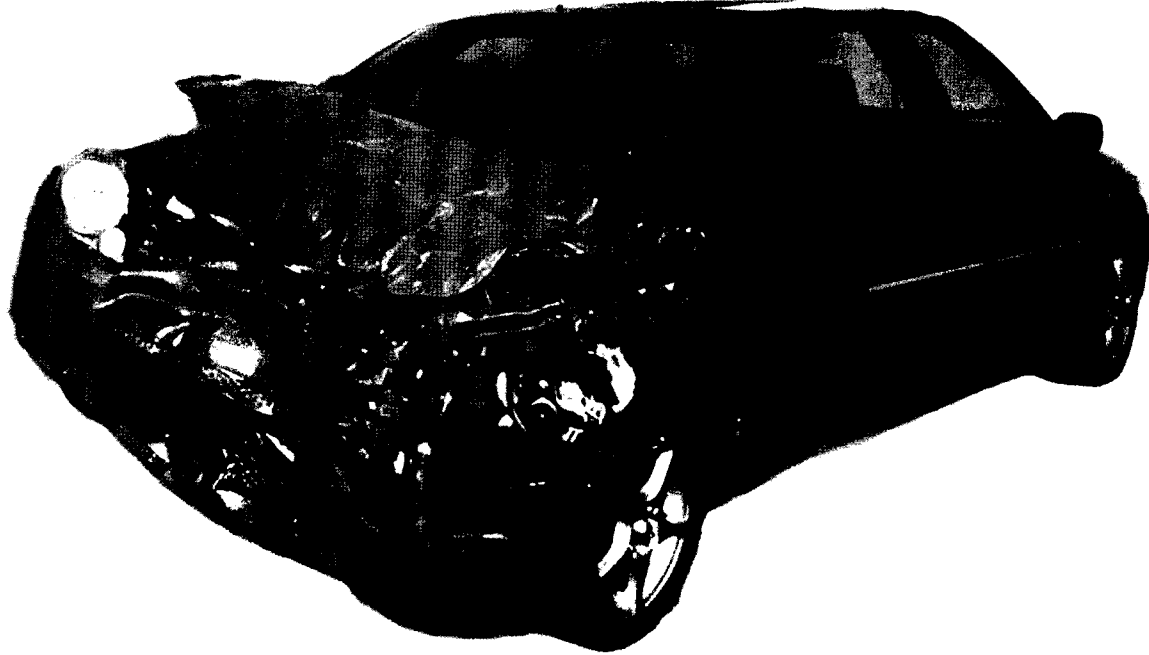
از زندگی مرفه اسلامی، مسیر حرکت علمی دانشگاه‌ها از جهات سیاسی، فرهنگی و آموزشی به همان سمت سابق در گذشته، سرعت بیشتری گرفت و ما از قافله علوم نظری و ایدئولوژیک عقب ماندیم. در این دوران، رویکرد معرفت‌شناختی روشن‌فکران لیبرال‌تلقاتی، فرصت جولان پیدا کرد.

ج) دوران اصلاحات:

در این دوره، سیر حرکت انقلاب فرهنگی کاملاً نزولی و معکوس بود. روشن‌فکران لیبرال، به‌شکلی فعال به ترویج تئوری‌های خود ادامه دادند، اما این بار ایدئولوگ آن‌ها افرادی چون عبدالکریم سروش (که در مورد هویت واقعی او شبهات بسیاری وجود دارد) بود. به‌تدریج، اصطلاحات و تعابیر هرمنوتیکی و سیاسی امثال هابرماس در سخن‌رانی‌ها و به‌اصطلاح، نظریه‌پردازی‌های برخی فعالان دانشگاهی و فرهنگی که آرای لیبرالی پنهان و آشکاری داشتند، مورد استفاده قرار می‌گرفت و این افراد با به‌دست‌گرفتن رسانه‌ها که مهم‌ترین آن‌ها روزنامه‌های زنجیره‌ای بودند، خود را به‌عنوان روشن‌فکر به جامعه معرفی می‌کردند. جریان لیبرالیست مدعی اصلاحات، در این دوره به لحاظ تئوریک و ایدئولوژیک، مصرف‌کننده و به عبارت دقیق‌تر، مقلد صرف آرای لیبرال‌ها و نئولیبرال‌های غربی در فضای دانشگاهی کشور شدند. ناگفته نماند که حضور و بازگشت افرادی که در طول این مدت برای ادامه تحصیل به کشورهای غربی از جمله انگلستان سفر کرده بودند، به‌تدریج پررنگ‌تر شد. نتیجه آن که اساتید اخراجی و مخالف نظام بر کرسی‌های نظریه‌پردازی‌های خود برگشتند و دانشگاه، دوباره مکانی برای نهادینه‌شدن سکولاریته و اومانیته غربی در اذهان دانشجویان و نخبگان فرهنگی شد. تکرار ترجمه علوم نظری و اجتماعی غربی با سرعت بیش‌تری صورت گرفت و فضای حاکم، زمینه‌ساز رشد ادبیات چپ سوسیالیستی و ادبیات لیبرالیستی در فضای دانشگاه‌ها شد. به‌صورتی که از کرسی‌های علمی کشور برای ترویج دیدگاه‌های پوزیتیویستی و نئوپوزیتیویستی استفاده شد که با آرمان‌های انقلاب در تعارض بود.

حرکت لاک‌پشتی و معکوس انقلاب فرهنگی که سال‌ها قبل متوقف شده بود، به‌تدریج باعث شد تا دانشگاه‌ها و مراکز علمی، محلی برای رشد قارچ‌گونه اندیشه‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی شود و چنین معضلی، به‌ویژه در رشته‌های علوم نظری و انسانی، نمود بیش‌تری پیدا کرد، دانشگاه‌ها به‌سمتی پیش‌رفت که دانشجویان به‌عنوان شبکه‌ای از نخبگان در چرخشی دیگر و جهشی جدی‌تر، خواستار شباهت‌سازی بیش‌تر با رفتارهای سیاسی و فرهنگ غربی شدند. این رویکرد منفی، به دلیل فقدان مدیریت استراتژی فرهنگی در حوزه علوم انسانی و نیز فقدان ایدئولوگ‌های بزرگ انقلاب، که به‌صورتی سیستماتیک و طراحی‌شده در همان ابتدای پیروزی انقلاب و طرح انقلاب فرهنگی ترور و یا هم‌چون شهید چمران در جبهه‌ها به شهادت رسیدند، رشد کرد.

حرکت لاک‌پشتی و معکوس انقلاب فرهنگی که سال‌ها قبل متوقف شده بود، به‌تدریج باعث شد تا دانشگاه‌ها و مراکز علمی، محلی برای رشد قارچ‌گونه اندیشه‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی شود



کتاب‌های درسی دانشگاه‌ها بومی - اسلامی نیستند

یکی از آسیب‌های جدی علوم انسانی در کشور این است که علوم نظری، مجموعه‌ای از متونی است که حاصل ره‌یافت‌های غربی بوده، به همین دلیل، سنخیتی با جامعه اسلامی ما ندارند. به‌زعم بسیاری از اندیشمندان و فرهیختگان دانشگاهی، علوم انسانی، به‌رغم اهمیتی که دارند، هم‌چنان از آبخشور اندیشه‌ها و ایسم‌های غربی سیراب می‌شوند. البته شکی نیست که در ابتدای انقلاب و فرایند انقلاب فرهنگی در فضای آکادمیک کشور، تلاش خوبی توسط دانشگاه و حوزه برای اسلامی کردن متون دانشگاهی صورت گرفت، اما به‌رغم ورود به دهه چهارم انقلاب اسلامی، هم‌چنان فضای مراکز علمی و دانشگاهی کشور، سمت و سویی غربی دارد. به‌طور کلی، علوم را به دو قسمت تقسیم می‌کنند: بخش فنی و علوم پایه که بر اساس تجربه محض هستند، و بخش علوم انسانی که تمام ابعاد فردی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، مدیریتی، حکومتی و اجرایی را در برمی‌گیرد. آن‌چه در حوزه فنی و مهندسی وجود دارد، تکنولوژی است که در آن‌ها ایدئولوژی و مبحث رفتاری، ملاک نیست؛ یعنی تحت تأثیر اخلاقیات و خلقیات، ویژگی‌های مکتبی، نوع نگرش و جهان‌بینی قرار نمی‌گیرد. یک حالت ماشینی و محض است. در آن بخشی که وارد کشور شده مشکلی نداریم؛ زیرا به تناسب کشور و مبتنی بر ظرفیت‌ها و استعداد‌های داخلی، آن علم را بومی‌سازی کرده‌ایم؛ اما در حوزه علوم انسانی، ملاک انسان و مرکز نشر و توسعه آن هم جامعه بشری است که در حوزه اداره فردی-اجتماعی انسان نظر می‌دهد. با این‌وصف، حقوق متقابل بین جامعه مطرح می‌شود، پس اگر این علم وارداتی و بر اساس تناسب داخلی نباشد، مسیر معکوسی را در نظام می‌پیماید. در واقع، علوم انسانی که بنای آن در غرب بوده، قطعاً متأثر از ایدئولوژی غربی است. بنابراین، وقتی می‌خواهیم مولفه‌های علوم انسانی-نظری را در برنامه و زندگی اجتماعی‌مان اجرا کنیم، با تعارض مواجه می‌شویم، زیرا زیرساخت اندیشه، جهان‌بینی و نگرش در حوزه خاستگاه علوم انسانی غربی با تمام دیدگاه‌های ما تفاوت دارد. آن دیدگاه یک دیدگاه محدود، محسوس، ماتریالیستی و دهرگرایانه دارد، ولی در دیدگاه ما، جهان‌بینی غیب و شهود مبتنی بر نظام عقلانی و وحیانی است.

نکته حایز اهمیت در این مقال، آن است که تمدن اومانیستی غرب در طی سده‌های اخیر با کنار گذاشتن دین از صحنه اجتماعی و تکیه بر خرد جمعی، به تغییر و تصرف در طبیعت و انسان پرداخته و تولید علم و تکنولوژی را هم بر همین اصل بنا نهاده است. این تمدن که بر اساس ماهیت استیلاجویانه و استکباری خود، به‌دنیال ایجاد سیطره بر تمامی ابعاد حیات بشر بود، به‌تدریج و در طول چند قرن در تمامی حوزه‌های حیات فردی و اجتماعی انسان نفوذ کرد. رویای جهانی‌سازی، که سردمداران و اندیشمندان غربی در

فرهنگی، جنبش نرم‌افزاری و نقشه جامع علمی کشور در میان مسوولان و نخبگان کشور، بر ضرورت این تحول علمی و فرهنگی از زوایای متفاوت تأکید فرموده‌اند. تلاش و تکاپوی جامعه علمی و فرهنگی کشور در طول سه دهه گذشته، هر چند ثمراتی داشته است، اما به دلایل متعدد و بر اثر موانع و اشکالات متنوع، هرگز به حرکتی ملی، فراگیر و اثربخش تبدیل نشده است.

امروز نیز که حرکت در مسیر بومی‌سازی علوم مشکل شده، لازم است تا در آستانه خیزشی دوباره، عالمانه‌تر وارد شویم. یکی از مهم‌ترین موانع جدی در این راه، اعتقاد طیفی از نخبگان به الگوی مدرنیته اسلامی در پی‌گیری اهداف انقلاب اسلامی و توسعه اجتماعی است. این دیدگاه که ریشه‌های آن به سال‌های آغازین هجری مدرن به جهان اسلام و به چالش کشیده شدن تفکر اسلامی باز می‌گردد، با نفی در هم‌تنیدگی اجزای تمدنی غرب، معتقد است تنها راه مطلوب و حتی مقدور در مدیریت توسعه جوامع اسلامی، ترکیب کردن علم و تکنولوژی غرب با اخلاق، ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی-ایرانی و ساختن جامعه‌ای بر این دو پایه ناهمگون است. این تفکر بدون توجه به رسوخ مبانی ارزشی و فرهنگی در بطن علوم و دستاوردهای علمی و تکنولوژیک غرب، با نگاهی سطحی به بهره‌برداری بی‌قید و شرط، حداکثری و بدون الگوی مشخص از علوم مدرن می‌پردازد و توجهی به رابطه آن با ناهنجاری‌های تولیدشده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بحران‌های هویتی و استحاله آرام فرهنگی برآمده از آن ندارد. در نهایت هم به دلیل درک تعارض‌ها و تناقض‌های موجود بین روند توسعه تعریف‌شده با برخی مبانی ارزشی و فرهنگ اسلامی، روزبه‌روز به‌سمت بازخوانی آن مبانی و ارائه تفسیری جدید و عاری از معارف و ارزش‌های اسلامی در برابر مدرنیته، متمایل تر خواهد شد.

البته باید توجه داشت که معنای نقد این تفکر، آن نیست که نمی‌توان یا نمی‌بایست از مظاهر تمدن مدرن به‌سمت تحقق تمدن اسلامی استفاده کرد، بلکه می‌توان مجموعه دستاوردهای غرب را در فرهنگ و تفکر اسلامی منحل کرد و این البته همان کاری است که غربی‌ها با استفاده از دستاوردهای تمدن اسلامی در سده‌های گذشته انجام داده‌اند.

بر کسی پوشیده نیست که علوم انسانی و نظری در مقایسه با سایر دستاوردهای علمی و تکنولوژیک غرب، در روند تحولات تمدنی و مدیریت توسعه اجتماعی، جایگاه برجسته‌ای دارند. حتی موفقیت آن‌ها در علوم پایه، مهندسی، پزشکی و ... هم‌چنین فناوری‌های وابسته به آن، مرهون مهندسی و مدیریت انسانی است که خود، محصول به‌کارگیری علوم انسانی است. همین نقش محوری باعث شده تا غرب، نوعی تکنوکیلی و انحصارگرایی علمی را در محدوده علوم انسانی ایجاد کند.

به نام سازندگی و آبادانی کشور و توجیه نمونه عالی از زندگی مرفه اسلامی، مسیر حرکت علمی دانشگاه‌ها از جهات سیاسی، فرهنگی و آموزشی به همان سمت سابق در گذشته، سرعت بیش‌تری گرفت و ما از قافله علوم نظری و ایدئولوژیک عقب ماندیم

به‌ویژه در حوزه انسانی و اجتماعی، به اهداف چشم‌انداز، شالوده و زیربنای حرکت راه‌بردی پویایی مراکز علمی کشور است. تولید دانش بومی بر اساس فاکتورهای دینی-ملی، خروج از مصرف‌زدگی علمی، توازن دانشگاهی ایران اسلامی را برای الگوهای مذهبی-ملی به فعلیت خواهد رساند و توجه به فضای دینی تربیت دانشجویان جذب‌کننده علم دینی و دافع اندیشه‌های التقاطی و سکولاریستی از فضای دانشگاه‌ها محسوب می‌شود. تقویت اعتماد به نفس علمی دانشجویان و دانشگاهیان، مرزهای بین علم بومی و هنجارهای جهانی، مغایر با ذات علم و تحقیقات را پررنگ‌تر می‌کند و تقویت بنیاد ملی نخبگان، تمرکز افراد نخبه و فرهیخته را در مدارهای توسعه غرب متوقف می‌کند. لذا به فعلیت رسیدن کامل و جامع هر یک از این مطالبات، خروجی و بازدهی نظام علمی کشور را در جهت تامین منافع ملی و حفظ ارزش‌های آن سوق خواهد داد. به‌طورکلی، تحقق تحول در حوزه علوم انسانی و اجتماعی در شرایط فعلی کشور به دلیل وجود سرمایه‌های عظیم انسانی در مراکز علمی، درک عمیق‌تر و گسترده‌تر نخبگان برای پی‌گیری موضوع، نسبت به گذشته سهل‌تر است، اما در عین حال نیازمند راه‌بردهایی است که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

الف) محتوای تحول: بدین معنا که تحول در حوزه علوم انسانی، اول در روش تحقیق، بعد در فرهنگ و فلسفه و سپس گزاره‌ها و نظریه‌ها صورت گیرد، زیرا با محدودشدن تغییر به سطح گزاره‌ها و نظریات و حتی توقف آن در سطح فرهنگ و فلسفه، هم‌چنین غفلت از تحول در روش تحقیق و منطق حاکم بر تولید مفاهیم، نظریات و عدم دستیابی به نظام روش تحقیق در جهت تولید هماهنگ علوم و اطلاعات مورد نیاز جامعه، تحولی عمیق و همه‌جانبه صورت نخواهد گرفت.

ب) سازمان تحول: با استفاده از ظرفیت نهادها، تشکله‌ها و افراد حقیقی در حوزه و دانشگاه، با حمایت و هدایت شورای عالی انقلاب فرهنگی و دستگاه‌های اجرایی ذیربط که در اتاق فکری با اجماع از همه دیدگاه‌ها می‌توان به این منظور دست یافت.

ج) برنامه تحول: این بخش در سه گام ضروری قابل پی‌گیری است: در گام اول، ضروری است تا از طریق ایجاد نهضت نقد و ارزیابی علوم انسانی و اجتماعی در سطح دانشگاه‌ها، به تقویت احساس خودباوری و انگیزه تولید نظریات علمی اسلامی-بومی در میان اساتید و دانشجویان پرداخت. برای این منظور می‌توان از طریق تولید و به‌کارگیری نرم‌افزار نقد و ارزیابی علوم انسانی، ماهیت بجران‌زای این علوم و تعارضات زیربنای آن با مبانی اندیشه اسلامی شفاف شود تا به‌دنبال آن با برگزاری مناظره، سخنرانی و همایش‌های علمی و فرهنگی، نگاه مطلق‌گرایانه و خوش‌بینانه نسبت به نظریات علمی غربی تغییر یابد.

در گام دوم، ضروری است تا پس از ایجاد بستر لازم برای تولید دیدگاه‌ها و اندیشه‌های جدید، از طریق برپایی کرسی‌های نظریه‌پردازی به ارزیابی آن‌ها پرداخت.

در گام سوم نیز باید بسترسازی مناسبی صورت پذیرد تا نظریات تولیدشده، پس از ارزیابی نظری، مورد بهره‌برداری مراکز علمی، آموزشی و برنامه‌ریزی کشور قرار گیرد؛ سپس با محک تجربه، کارآمدی عینی آن نیز اثبات شود. گفتنی است توفیق در این مراحل یادشده مبتنی بر کار زیربنایی در آموزش و پرورش است، زیرا بیش‌تر کم‌کاری‌های علوم انسانی، باید در آموزش و پرورش جبران شود، نه در فضای دانشگاه‌ها. آموزش و پرورش باید به علوم انسانی در مدارس بیش‌تر از گذشته توجه کند و همان‌قدر که به رشته‌های علوم ریاضی، فیزیک و علوم تجربی توجه می‌کند، به علوم انسانی هم توجه بیش‌تری مبذول دارد. تسامحی که در علوم انسانی در آموزش و پرورش صورت گرفته، به آموزش عالی کشور نیز سرایت کرده است و اگر قرار است کاری در این

زمینه صورت گیرد، باید از مدارس شروع شود. در شرایط فعلی، بین علاقه‌ای که در دانشگاه‌ها برای یادگیری مباحث روز وجود دارد و دروسی که توسط مراکز تدوین کتاب‌های درسی سامان‌دهی می‌شود، فاصله زیادی وجود دارد به‌گونه‌ای که بسیار زودتر از این‌ها، می‌بایست اقدام جدی برای بازنگری در سرفصل‌های علوم انسانی صورت می‌گرفت. البته به‌تازگی رئیس شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی، مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی را مبنی بر «بازنگری سرفصل‌های رشته‌های علوم انسانی دانشگاه‌های کشور» به پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سپرده است، که اگرچه به اعتقاد وی این اقدام با تأخیر صورت گرفته است، اما هنوز فرصت بازنگری وجود دارد. تحولات در حوزه علوم انسانی به دلیل سرشاخه‌های متعددی که دارد، بسیار پیچیده و متغیر است و گاهی دیده می‌شود برخی مباحث فعلی در حوزه علوم انسانی با مباحث مطرح‌شده در طی ۱۰ سال قبل، بسیار فرق کرده است و دانشجوی علوم اجتماعی ما هنوز نظریات قدیمی را می‌خواند. در تمام دنیا، بازنگری در سرفصل‌های علوم انسانی به سرعت صورت می‌گیرد که گاهی این بازنگری‌ها به‌صورت سالیانه نیز انجام می‌شود.

واقعیت امر این است که ما در برهه‌ای بعد از انقلاب، با طرز تفکراتی خاص در حوزه‌های گوناگون مواجه شدیم که نگاه تفکر حداقلی به دین دارند. به‌عنوان نمونه بحث پلورالیسم دینی و مسائلی از این صنف را مطرح می‌کنند؛ لذا ناچار هستیم که برای انسان مدرن و هماهنگ با دنیای خارج از خودمان بتوانیم به علوم انسانی، توجه بیش‌تری داشته باشیم، زیرا یک نوع بی‌اعتمادی در این حوزه به‌وجود آمده است. بنابراین، قبل از این که به استاد، دانشجو و متون درسی بپردازیم، نیاز داریم تا مبانی فکری خودمان را به‌صورت اساسی و در واقع در یک جو آزاداندیشی، تقویت کنیم و مبانی مستقل فکری‌مان را از متون و منابع استخراج کنیم.

البته نمی‌توان از دستاوردهای دانشمندان غربی هم استفاده نکرد؛ زیرا ما نمی‌خواهیم درهای دنیا را به روی خودمان ببندیم. بنابراین، به نظر می‌رسد کار اساسی این است که در حوزه مبانی فکری، استقلال داشته باشیم. امام راحل در این باره فرموده‌اند: «استقلال فکری، شرط اول استقلال است که ما فکرمان را عوض کنیم، از این انگل بودن خودمان را درآوریم.» (صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۴)

از این‌رو انتظار داریم که جامعه دانشگاهی و حوزوی ما بتوانند چنین کاری را انجام دهند و سرمایه این چنینی را در دنیا داشته باشند. تحول در حوزه علوم انسانی و تئوریک، نیازمند ارتقای سطح آگاهی‌های جامعه منطبق با تعریف واقعی از این حوزه است و لازم است تا مبحث بومی‌سازی علوم انسانی و تغییر محتوای کتاب‌های این علوم در فضای دانشگاه‌ها متناسب با فضای دینی کشور مد نظر قرار گیرد تا بتواند در بطن جامعه و در مسیر نیازهای موجود پیش برود و کارایی داشته باشد.

باید در نظر گرفت که چنین کار بزرگی به تحقیق و تفحص کامل، جامع و گروهی نیازمند است و تغییرات شتاب‌زده و سلیقه‌ای و جاهلانه، جز ضربه‌های شدید به بدنه کشور و دانشجویان، چیز دیگری به بار نخواهد آورد.

امید است که در این مسیر، افراد کارشناس برپایه علم و تجربه‌های‌شان انتخاب شوند و نه به صرف عناوینی چون دکتر و... که فاجعه‌ای همانند آن‌چه چندی پیش در آموزش و پرورش پیش آمد، رخ ندهد که وزیری تنها به‌خاطر عنوان دکتر روی کار آمد و تغییرات سلیقه‌ای و غیر علمی را در این نهاد تأثیرگذار و مهم به بار آورد، سپس در پایان دوره‌اش به راحتی در جلوی خبرنگاران ایستاد و گفت: «من هنوز حتی آمار کلاس‌ها، مدارس و معلم‌های تحت امر خود را ندارم.» بی‌شک در ابتدای امر باید افراد صالح را انتخاب کرد؛ چرا که آن‌ها، تنها مسؤول عمل خویش نیستند. ■

از آن‌جا که مادی‌گرایی، مبنای اصلی نگرش غربی را تشکیل می‌داد، طبیعی بود که اخلاق و معنویت را به‌عنوان ابزار، در اختیار قرار دهد؛ لذا به‌دنبال آن، مکاتب اخلاقی جدیدی شکل گرفت که توجیه‌گر زندگی فن‌سالارانه و لذت‌جویی حداکثری شد